ASRE ADINEH
TWO QUARTERLY
ISSN: 2588 - 3291
Nineteenth year ,No 43
Spring & Summer 2026

The Macro-Metaphor of the Sun in Hoseyn Monzavi's Devotional Poetry: From Prophetic Guidance to Mahdist Horizon

Dr. Nafiseh Irani [1]

Abstract

The present study, grounded in Lakoff and Johnson's theory of conceptual metaphor within the framework of cognitive linguistics, undertakes an analysis of the macro-metaphor of the sun in the devotional poetry of Monzavi. The research corpus consists of 33 devotional poems selected from Monzavi's collected works, extracted through qualitative content analysis and systematic coding, and subsequently classified according to the mapping between source and target domains into three categories: structural, orientational, and ontological metaphors. The findings reveal that the macro-metaphor of "the sun" in Monzavi's poetry constitutes an intricate metaphoric network encompassing the divine realm, the Holy Qur'an, Fatima al-Zahra (SA), and the Infallible Imams. Through empirically grounded domains such as light, sunrise, illumination, and spatial orientation, this macro-metaphor conceptualizes abstract religious notions including divine guidance, spiritual authority, justice, and existential transcendence. Within the sphere of Mahdist poetry, the mapping "Imam Mahdi (AJ) is the sun"—with particular emphasis on the processes of "sunrise/dawn/daybreak"—renders tangible and spatially organized concepts such as messianic promise, eschatological justice, presence within absence, and redemptive deliverance. The binary opposition of "sun/night" and "light/darkness" serves as the conceptual core of Monzavi's poetic worldview, facilitating the perception of Mahdist hope and active expectation within the discourse of contemporary Persian poetry. Frequency analysis of metaphor types indicates that ontological metaphors (exemplified by instances such as "lamp," "dawn," "book," "true dawn," "luminous horizon," and "cupbearer of the unseen") exhibit the highest occurrence, reflecting the poet's inclination toward concretizing sacred figures and eschatological concepts in tangible, material forms. Orientational metaphors, through the spatial mapping of "upwardness," reproduce the hierarchical structure of spiritual authority, while structural metaphors employ the light-darkness dichotomy as an epistemic framework for comprehending righteousness and intellectual deviation. The results demonstrate that Monzavi's metaphoric system provides a cognitive mechanism mediating between theological abstractions and lived human experience; by extending the solar metaphoric network from the divine to the absent Imam, it effectively facilitates the representation of Mahdist hope and active expectation within contemporary Persian poetic discourse.

Keywords: Sun, Hoseyn Monzavi, Conceptual Metaphor, Devotional Poetry, Macro-Metaphor, Imam Mahdi (AJ), Occultation and Advent, Expectation

1. Assistant Professor and Faculty Member, Department of Persian Language and Literature Education, Farhangian University, Tehran, Iran(n. iranii@cfu.ac.ir)

عصر آدینه
دوفصل‌نامه علمی-پژوهشی
ویژه هنر موعود
سال نوزدهم - شماره چهل و سوم
بهار و تابستان ۱۴۰۵
ISSN:2588-3291

کلان‌استعارهٔ خورشید در شعر آئینی حسین منزوی: از هدایتِ نبوی تا افقِ مهدوی*

نفیسه ایرانی[۱]

چکیده

پژوهش حاضر با تکیه بر نظریهٔ استعارهٔ مفهومی لیکاف و جانسون در چارچوب زبان‌شناسی شناختی، به تحلیل کلان‌استعارهٔ خورشید در اشعار آئینی حسین منزوی می‌پردازد. جامعهٔ پژوهش شامل ۳۳ شعر آئینی برگرفته از کلیات منزوی است که با روش تحلیل محتوای کیفی و کدگذاری نظام‌مند، استخراج شده و براساس نگاشت میان حوزه‌های مبدأ و مقصد در سه دستهٔ استعاره‌های ساختاری، جهتی و هستی‌شناختی طبقه‌بندی شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که کلان‌استعارهٔ «خورشید» در شعر منزوی، شبکه‌ای استعاری را شکل می‌دهد که از ساحتِ خداوند تا قرآن کریم، حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و امامان معصوم را دربرمی‌گیرد. این کلان‌استعاره از طریق حوزه‌های تجربیِ ملموسی همچون نور، طلوع، روشنایی و جهت‌یافتگیِ فضایی، مفاهیم انتزاعیِ دینی چون هدایت الهی، مرجعیت معنوی، عدالت و تعالیِ وجودی را مفهوم‌سازی می‌کند. در حوزهٔ اشعار مهدوی، نگاشتِ «امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، خورشید است» با تأکید بر فرایندِ «طلوع/صبح/سحر»، مفاهیمی چون موعودیت، عدالتِ موعود، حضور در عین غیبت و رهایی‌بخشی را در قالبی ملموس و فضایی سامان می‌دهد. تقابلِ دوگانهٔ «خورشید/شب» و «نور/ظلمت» به‌عنوان هستهٔ مرکزی جهان‌بینیِ شعریِ منزوی، زمینهٔ ادراکِ امیدِ مهدوی و انتظارِ فعال را در گفتمانِ شعر معاصر فارسی فراهم می‌آورد. بررسی بسامدی انواع استعاره‌ها نشان می‌دهد که استعاره‌های هستی‌شناختی (با نمونه‌هایی چون «چراغ»، «سحر»، «کتاب»، «صبح صادق»، «چشم‌انداز روشن» و «ساقیِ غیب») بیشترین فراوانی را دارند که بیانگر گرایشِ شاعر به عینیت‌بخشی به شخصیت‌های قدسی و مفاهیمِ انتظار در قالبِ اشیای محسوس است. استعاره‌های جهتی نیز با نگاشتِ فضایی «بالا» به بازتولیدِ ساختارِ سلسله‌مراتبیِ اقتدارِ معنوی می‌انجامند و استعاره‌های ساختاری، تقابلِ نور و ظلمت را به‌مثابهٔ چارچوبی ادراکی برای درکِ حق‌مداری و کج‌اندیشی به کار می‌گیرند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که نظامِ استعاریِ منزوی، سازوکاری شناختی برای واسطه‌گری میان مفاهیمِ الهیات‌گونه و تجربهٔ

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۱۴

۱. استادیار و عضو هیأت علمی گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان تهران، ایران (n.iranii@cfu.ac.ir).

زیستهٔ انسانی فراهم می‌آورد و با توسعهٔ شبکهٔ استعاریِ خورشید از خداوند تا امامِ غایب، زمینهٔ بازنماییِ امیدِ مهدوی و انتظارِ فعال را در گفتمانِ شعر معاصر فارسی هموار می‌سازد.

واژگان کلیدی
خورشید، حسین منزوی، استعارهٔ مفهومی، شعر آئینی، کلان‌استعاره، امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، غیبت و ظهور، انتظار.

مقدمه

در حال حاضر استعاره علاوه بر بلاغت در مطالعات ادبی کلاسیک (که امری زبانی و با هدف زیبایی‌شناسی تعریف و بررسی می‌شد) در قلمروهای مختلفی مانند زبان‌شناسی و فلسفهٔ زبان نیز مطرح شده است. از این میان زبان‌شناسی شناختی از قلمروهایی است که استعاره را از منظر شناختی بررسی می‌کند. استعاره مفهومی (Conceptual Metaphor)یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در حوزهٔ مطالعات شناختی زبان‌شناسی است که نخستین بار جورج لیکاف زبان‌شناس (George Lakoff) و مارک جانسون فیلسوف (Mark Johnson) در کتاب مشهورشان با عنوان *Metaphors We Live By* (***استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم***) (۱۹۸۰) آن را مطرح کردند. این نظریه بیان می‌کند که استعاره، تنها یک ابزار زبانی یا آرایهٔ ادبی نیست، بلکه شیوه‌ای است که از طریق آن انسان‌ها جهان را درک و تجربه می‌کنند. به عبارت دیگر، استعاره‌های مفهومی به عنوان سازوکارهای شناختی عمل می‌کنند که امکان انتقال مفاهیم انتزاعی را به مفاهیم ملموس و عینی فراهم می‌سازند. آن‌ها با نقد نظریهٔ کلاسیک استعاره، نظریهٔ جدیدی را با عنوان استعارهٔ مفهومی مطرح کرده‌اند و در کتاب‌شان برای اولین بار استعاره را از دیدگاه زبان‌شناسی و فلسفه بررسی کرده‌اند و بر این باورند که استعاره تنها یک ویژگی سبکی زبان ادبی نیست؛ بلکه در اصل تفکر و ذهن نیز دارای ماهیتی استعاری است. (Lakoff, 1993: p. 192) به عبارتی، استعاره سراسر زندگی روزمره را دربرگرفته است، و نه فقط در عرصهٔ زبان؛ بلکه در حوزهٔ اندیشه و عمل نیز جلوه‌گر شده‌است. از دید آن‌ها انسان به شیوه‌ای استعاری می‌اندیشد و با استعاره‌ها زندگی می‌کند (lakoff & johnson 1980: p. 4). ارسطو معتقد است که شعر از استعاره بسیار بهره می‌برد چون با فرآیند محاکات بسیار مرتبط است و یکی از ویژگی‌هایش جستجوی تمایز در بیان است (هاوکس، ۱۳۷۷: ص. ۱۱). پژوهشگران دیگری چون واینر،

استعاره را بخش دیگری از «یک تجربه دانسته‌اند که به ما کمک می‌کند تا به عمق تجربه پی ببریم» (واینر، ۱۳۸۵: ص. ۲۹۳). و کسانی چون پل ریکور بر این باورند که «استعاره‌ها فقط برای زیبایی گفتار به کار نمی‌رود بلکه از تنش میان دو واژه پدید می‌آید؛ چنان‌که به شیوه‌ای غیر معمول و جدا از معنا و مفهوم حقیقی به کار می‌روند و مخاطب را به فهم جدیدی از معنا رهنمون می‌شوند (ریکور، ۱۳۸۶: ص. ۸۰). از دید کوچسس استعاره «پدیده‌ای زبان‌محور نیست؛ بلکه با توجه به ذهنی بودن آن، به حوزه‌های زبان، فکر و فعالیت‌های اجتماعی ـ فرهنگی، مغز و جسم تعلق دارد و می‌توان ادعا کرد که استعاره پدیده‌ای زبان شناختی، ادراکی، اجتماعی ـ فرهنگی، عصبی، جسمی است و در تمام این سطوح به شکل هم‌زمان دیده می‌شود» (کوچسس، ۱۳۹۴: ص. ۲۶).

فتوحی به پیروی از نظریات معاصران در این باب، استعاره را فرصتی برای خلق معانی جدید دانسته و معتقد است که استعاره نوعی انتقال معناست و از این رهگذر انتقال معنا از حوزه‌ای به حوزهٔ دیگر قلمروهای زبانی را توسعه می‌دهد (فتوحی، ۱۳۹۸: ص. ۳۴۲). تئوری مفهومی بودن استعاره، همچنین از جمله مطالعات مدونی است که پایه‌های استعاره را در سازمان‌های مختلف بشری و پدیده‌ها مثل اسطوره‌ها، سیاست، سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی و زبان بدن بررسی می‌کند (براتی، ۱۳۹۶: ص. ۵۵). از سویی «دانشمندان بلاغت مباحث علم بیان را در چهار موضوع محدود کرده‌اند که دوتا از آنها ذاتی هستند؛ یعنی مجاز و کنایه و دوتای دیگر که تشبیه و استعاره باشند؛ یکی به عنوان وسیله معرفی شده، یعنی تشبیه و دیگری به عنوان پاره‌ای و قسمتی از یک اصل معرفی شده و آن استعاره است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ص. ۴۶).

در حال حاضر، برای درک و شناخت مطلوب‌تر از انسان باید به او از منظر زبانش نگاه کنیم. به عبارت دیگر، واژه‌های یک زبان صرفاً بازتاب‌دهندهٔ واقعیات دنیای خارج نیستند؛ بلکه بازتاب‌دهندهٔ علاقه‌های افق اندیشگانی هر مردمی هستند که به آن زبان صحبت می‌کنند (پالمر، ۱۳۹۱: ص. ۴۸) این بدان معناست که زبان وسیلهٔ نمود ذهن و منعکس‌کنندهٔ جهان درون انسان است. معناشناسی شناختی که یکی از حوزه‌های مهم زبان‌شناسی شناختی است به بررسی رابطه میان تجربهٔ انسانی نظام مفاهیم و ساختار معنایی زبان می‌پردازد (راسخ مهند، ۱۳۸۹: ص. ۲۲). در این دیدگاه به بررسی رابطه بین نظام مفهومی و ساختار معنایی رمزگذاری شده در زبان پرداخته می‌شود. به بیان دیگر،

در معناشناسی شناختی محققان به بررسی بازنمایی دانش ساختار مفهومی و مفهوم‌سازی می‌پردازند. این دانش بر این عقیده است که تکوین مفاهیم و گزاره‌ها، استعاره و مجاز و مقوله‌بندی‌های زبانی و ذهنی از پدیده‌های جهان همگی به عنوان بخشی از روند کلی شناخت آدمی از جهان خارج شمرده می‌شوند.

ادبیات آئینی در ایران، به‌ویژه در سدهٔ معاصر، یکی از غنی‌ترین حوزه‌های بازنماییِ مفاهیمِ دینی و مذهبی به شمار می‌رود. شاعرانِ آئینی‌سرا با بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبانی و بلاغیِ شعر فارسی، کوشیده‌اند تا باورهای کلامی، عواطفِ جمعی و انتظاراتِ جامعهٔ شیعی را در قالبی هنرمندانه و تأثیرگذار ارائه دهند. در میانِ شاعرانِ معاصر، حسین منزوی (۱۳۸۳-۱۳۲۵) با تلفیقِ زبانِ غناییِ عاشقانه و درون‌مایه‌های آئینی، جایگاهی ممتاز یافته است. دفترِ اشعارِ آئینیِ او، که شاملِ ستایشِ پیامبر اکرم ﷺ، ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام، حضرت فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام، حضرت زینب علیهاالسلام، حضرت عباس علیه‌السلام و نیز سروده‌هایی در مدحِ امامِ زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، نمونهٔ برجسته‌ای از پیوندِ شعر و باورِ دینی در گسترهٔ ادبیاتِ معاصر فارسی به شمار می‌رود.

در میانِ انبوهِ تصاویرِ شعریِ منزوی، استعارهٔ خورشید و واژگانِ هم‌خانوادهٔ آن (نور، طلوع، روشنایی، صبح، سحر، ماه و...) از بسامد و برجستگیِ چشمگیری برخوردار است. این استعاره نه‌تنها در سطحِ آرایهٔ ادبی، بلکه به‌سانِ یک کلان‌استعاره یا طرح‌وارهٔ شناختی عمل می‌کند که مفاهیمِ انتزاعیِ دینی را در قالبی عینی، تجربی و فضایی سازمان می‌دهد. اما پرسشِ بنیادین آن است که این کلان‌استعاره در نظامِ فکریِ منزوی دارای چه گستره، ساختار و کارکردهای شناختی است و چگونه مفاهیم انتزاعی دینی را مفهوم‌سازی می‌کند؟ استعاره‌هایِ فرعیِ مرتبط با خورشید (نظیرِ طلوع، سحر، شب، ظلمت، ماه و...) چگونه در تعامل با یکدیگر، شبکه‌ای از معنا را شکل می‌دهند؟ و در نهایت، این نظامِ استعاری چه نقشی در بازنماییِ امیدِ مهدوی و انتظارِ فعال در گفتمان شعر معاصر فارسی ایفا می‌کند؟

اهمیت و ضرورت پژوهش

نگاه مفهومی به استعاره، گویای نقش فراگیر و تأثیرگذار آن در زندگی روزمره است و یکی از ابزارهای کلیدی برای شناخت به شمار می‌روند؛ استعاره‌ها در شیوهٔ درک ما از

جهان و عملکردهای روزمره و ارتباط ما در اجتماع نقش بسزایی دارند. افزون بر این، استعاره‌های مفهومی غالباً برآمده از دیدگاه‌ها، تجربیات زیستی و داده‌های فرهنگی فرد یا جامعه است. علاوه بر این، نگاشت‌ها نیز تناظرهای ثابتی نیستند، و ممکن است از فرهنگی به فرهنگ دیگر و حتی گفتمانی به گفتمان دیگر تغییر کند. در نتیجه در جوامع مختلف به دلیل تفاوت در تجربیات زیستی، از قلمروهای مبدأ متفاوتی برای فهم یک قلمرو ثابت مقصد بهره می‌برند. بر همین اساس، مطالعهٔ استعاره‌های مفهومی در متون ادبی می‌تواند به روشن‌تر شدن مبانی فکری و فرهنگی جوامع و گفتمان‌های متفاوت بینجامد و به درک بیشتری از شکل‌گیری استعاره‌ها و سازوکارهای ادراکی و رفتاری کمک کند.

بنابرین نظریهٔ استعارهٔ مفهومی، با تأکید بر پیوندِ زبان و اندیشه، ابزاری قدرتمند برای کشفِ لایه‌هایِ پنهانِ معنا در متونِ دینی و ادبی فراهم می‌آورد. کاربستِ این نظریه در شعرِ آئینیِ معاصر، می‌تواند افق‌هایِ تازه‌ای در مطالعاتِ ادبیاتِ دینیِ فارسی بگشاید. همچنین در دورانی که گفتمانِ مهدوی و مفهومِ انتظار، نقشی کلیدی در هویتِ فرهنگی و سیاسیِ جامعهٔ ایرانی ایفا می‌کند، شناختِ سازوکارهایِ زبانی و شناختیِ بازنماییِ این مفاهیم در ادبیاتِ معاصر، از اهمیتِ ویژه‌ای برخوردار است .با تبیینِ شبکهٔ استعاریِ خورشید در شعرِ منزوی، می‌توان به درکِ عمیق‌تری از جهان‌بینیِ دینیِ این شاعر دست یافت و نشان داد که چگونه مفاهیمِ کلامیِ شیعی در قالبی هنری و شناختی بازآفرینی می‌شوند.

روش تحقیق

پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و در چارچوب زبان‌شناسی شناختی انجام شده و از روش تحلیل محتوای شناختی مبتنی بر نظریهٔ استعارهٔ مفهومی لیکاف و جانسون بهره می‌گیرد. جامعهٔ آماری پژوهش، اشعار آئینی حسین منزوی مندرج در ***مجموعه اشعار*** وی (به کوشش محمد فتحی، ۱۳۸۵) است که شامل ۳۳ شعر در قالب‌های مختلف می‌شود. این مجموعه به‌صورت تمام‌شمار مورد بررسی قرار گرفت و نمونه‌گیری انجام نشد. نخست، تمامی اشعار آئینی به‌دقت خوانده شد و تمامی ترکیب‌ها، تصاویر و گزاره‌های دارای ظرفیت استعاری استخراج گردید. سپس، واحد تحلیل به‌عنوان عبارت

استعاری تعریف شد و این واحدها براساس معیارهای نظری لیکاف و جانسون (۱۹۸۰؛ ۱۹۹۳) کدگذاری شدند. تشخیص استعاری بودن عبارات بر مبنای تفاوت میان معنای تحت‌اللفظی و معنای مفهومی و وجود نگاشت میان دو حوزهٔ مفهومی صورت گرفت. و در نهایت، استعاره‌ها براساس نوع نگاشت میان حوزهٔ مبدأ و مقصد در سه دستهٔ استعاره‌های جهتی، ساختاری و هستی‌شناختی طبقه‌بندی شدند.

برای افزایش دقت تحلیل، حوزه‌های مبدأ (عینی و تجربی) و مقصد (انتزاعی و مفهومی) هر استعاره مشخص شد و روابط نگاشتی میان آن‌ها در قالب جداول تحلیلی تنظیم گردید. افزون بر این، بسامد نسبی هر نوع استعاره محاسبه و الگوهای غالب مفهوم‌سازی شناسایی شد. تحلیل داده‌ها به شیوهٔ قیاسی–استقرایی انجام گرفت؛ بدین معنا که ابتدا طبقه‌بندی نظری استعاره‌ها مبنای کدگذاری قرار گرفت و سپس از خلال داده‌ها، الگوهای شناختی مسلط استخراج شد. اعتبار یافته‌ها از طریق بازخوانی مکرر داده‌ها و تطبیق نمونه‌ها با تعاریف نظری انجام پذیرفت و کوشش شد با ارائه شواهد متنی مستقیم، شفافیت و قابلیت پیگیری تحلیل حفظ شود. در نهایت، نتایج در قالب نگاشت‌های مفهومی و جداول مقایسه‌ای ارائه گردید تا ساختار شناختی استعارهٔ خورشید در شعر آئینی منزوی به‌صورت نظام‌مند تبیین شود.

پیشینه پژوهش

مطالعهٔ استعاره در چارچوب زبان‌شناسی شناختی، پس از انتشار اثر بنیادین لیکاف و جانسون(*Metaphors We Live By*, 1980) ، به یکی از حوزه‌های فعال پژوهش‌های میان‌رشته‌ای بدل شده است. لیکاف (۱۹۹۳) با تبیین نظریهٔ معاصر استعاره نشان داد که استعاره‌ها نگاشت‌هایی نظام‌مند میان حوزه‌های مفهومی‌اند که ساخت تفکر انسان را سامان می‌دهند. در ادامه، پژوهشگرانی چون کوچسس (۲۰۱۰) با تأکید بر نقش فرهنگ و تجربهٔ زیسته، ابعاد اجتماعی و بین‌فرهنگی استعاره را گسترش دادند و نشان دادند که استعاره‌ها علاوه بر بنیادهای بدنی، به‌شدت متأثر از بافت فرهنگی‌اند. در حوزهٔ ادبیات، سمینو (۲۰۰۸) و گیبس (۲۰۰۸) نشان داده‌اند که تحلیل شناختی استعاره می‌تواند سازوکارهای پنهان معناپردازی در متون ادبی را آشکار سازد و پیوند میان زبان شاعرانه و نظام‌های مفهومی را روشن کند. استین (۲۰۰۷) نیز با طرح تمایز میان استعاره زبانی و

مفهومی، چارچوبی روشمند برای تحلیل متون ادبی پیشنهاد کرده است. این مطالعات بنیان نظری پژوهش‌های شناختی در ادبیات را فراهم آورده‌اند.

در زبان فارسی، پژوهش‌های متعددی با تکیه بر نظریهٔ استعارهٔ مفهومی انجام شده است. به عنوان نمونه هاشمی (۱۳۸۹) مبانی نظری استعارهٔ مفهومی را معرفی کرده و به کاربرد آن در متون عرفانی پرداخته است. عبدی مکوندی و زیارتی (۱۳۹۵) استعارهٔ آتش در ***خمسهٔ نظامی*** را تحلیل کرده‌اند و بهنام (۱۳۸۹) به بررسی استعارهٔ نور در ***دیوان شمس*** پرداخته است. همچنین هوشنگی و سیفی‌پرگو (۱۳۸۸) استعاره‌های مفهومی قرآن را بررسی کرده‌اند و سجودی و قنبری (۱۳۹۱) استعارهٔ زمان را در داستان‌های کودک تحلیل نموده‌اند. این پژوهش‌ها نشان می‌دهد رویکرد شناختی در مطالعهٔ متون کلاسیک و دینی فارسی قابلیت تبیینی بالایی دارد.

در حوزهٔ متونِ دینی، براتی (۱۳۹۵) در پژوهشی با عنوانِ «بررسی استعارهٔ مفهومیِ نور در قرآن کریم با رویکرد شناختی»، نشان داده است که مفهومِ «هدایت» در قرآن از طریقِ حوزه‌ی مبدأِ «نور» ساخت‌یابی می‌شود و این استعاره، شبکه‌ای از معنا را سامان می‌دهد که مؤمنان را از ظلمتِ جهل به نورِ ایمان رهنمون می‌سازد. با این حال، تاکنون پژوهشی که به‌طورِ نظام‌مند به تحلیلِ کلان‌استعارهٔ خورشید در شعرِ آئینیِ معاصرِ فارسی پرداخته باشد، صورت نگرفته است.

در حوزهٔ شعر معاصر، مطالعاتی درباره استعاره‌های مفهومی در آثار شاعرانی چون فروغ فرخزاد، قیصر امین‌پور و خاقانی انجام شده است (گلفام و همکاران، ۱۳۸۸؛ راکعی، ۱۳۸۸؛ علی‌بیگی و همکاران، ۱۳۹۹). با این حال، تمرکز این پژوهش‌ها عمدتاً بر مفاهیمی چون عشق، زمان، خشم یا شرم بوده و بررسی نظام‌مند کلان‌استعاره‌های دینی در شعر آئینی معاصر کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

به‌علاوه دربارهٔ حسین منزوی، پژوهش‌های موجود غالباً بر غزل‌های عاشقانه، زبان عاطفی یا جنبه‌های سبکی آثار او متمرکز بوده‌اند و اشعار آئینی وی کمتر از منظر شناختی واکاوی شده است. پژوهش حاضر با تمرکز بر شعر آئینی حسین منزوی و با بهره‌گیری از نظریهٔ استعارهٔ مفهومی لیکاف و جانسون، می‌کوشد این خلأ را پر کرده و نشان دهد چگونه مفاهیم دینی از طریق تجربه‌های حسی و طرح‌واره‌های بدنی مفهوم‌سازی می‌شوند.

چارچوب نظری

یکی از مباحث اساسی زبان‌شناسی‌شناختی، استعاره مفهومی است که به بررسی چگونگی ادراک و ساخت در ذهن انسان می پردازد. استعارهٔ مفهومی یعنی درک امور انتزاعی بر پایهٔ امور عینی (فتوحی، ۱۳۹۸: ص. ۳۲۵) در این نظریه یک قلمرو یا حوزهٔ مفهومی براساس قلمرو و یا حوزهٔ مفهومی دیگری به تصویر در می‌آید و مفهوم‌سازی می‌شود. از این رو در این نظریه ما با دو حوزهٔ مبدأ و مقصد روبه‌رو هستیم. حوزهٔ مبدأ، قلمرو معنای تحت‌اللفظی و حوزهٔ مقصد قلمرو مفهوم استعاری است. لیکاف و جانسون معتقدند که استعاره بر تناظر و تطابق در تجربهٔ ما استوارند و نه بر شباهت (lakoff & johnson 1980: p. 224 & 245) از این رو برای تطابق دو حوزه از اصطلاح «نگاشت» (mapping) استفاده کرده‌اند و استعاره را نگاشت بین قلمروهای دو نظام مفهومی دانسته‌اند (lakoff 1993: p. 197). به عبارتی دیگر نگاشت یعنی رابطه و تناظرهای موجود میان دو قلمرو مبدأ و مقصد.

در این نگاه، استعاره نه یک آرایهٔ ادبیِ صرف، بلکه سازوکاری شناختی و بنیادین در نظامِ اندیشهٔ انسان است و پنجره‌ای به سوی جهان‌بینیِ گوینده و ساختارِ اندیشهٔ او محسوب می‌شود؛ به‌عبارتی دیگر، استعاره بخشی از فرایندِ تفکر است. ما از طریقِ استعاره می‌اندیشیم و جهان را درک می‌کنیم، نه این‌که فقط به‌کمکِ آن سخن بگوییم. لیکاف و جانسون نشان دادند که نظامِ مفهومیِ انسان اساساً ماهیتی استعاری دارد و مفاهیمِ انتزاعی از طریقِ مفاهیمِ عینی و ملموس درک و تجربه می‌شوند. از این منظر، وقتی شاعری شخصیتِ مقدسی را خورشید می‌نامد، نه صرفاً برای زیباییِ کلام، بلکه به‌دلیلِ آن‌که مفهومِ «هدایتِ الهی» را از طریقِ تجربهٔ حسیِ «نور و روشنایی» درک می‌کند و این درکِ استعاری، بنیادِ اندیشهٔ او را شکل می‌دهد.

جانسون و لیکاف استعاره‌های مفهومی را با توجه به ویژگی‌های حوزهٔ مبدأ به سه دسته تقسیم کرده‌اند که عبارت‌اند از:

۱. استعاره‌های وضعی یا جهتی (orientational metaphors) که مفاهیم را براساس جهت‌گیری فضایی (مفاهیمی که نشان‌دهندهٔ جهات و موقعیت‌های مکانی‌اند؛ مانند بالا ـ پائین، جلو ـ عقب، درون ـ بیرون، سطح ـ عمق و حاشیه ـ مرکز) سازماندهی می‌کند. (lakoff & johnson 1980: pp. 15-16) در گفتمانِ دینی، استعاره‌هایِ

جهتیِ «بالا» اغلب برای مفهوم‌سازیِ تعالیِ معنوی، قربِ الهی و سلسله‌مراتبِ تشرف به کار می‌روند. قرآن کریم نیز از این الگو بهره برده است؛ چنان‌که «علّیین» (بالاترین درجات) را در برابر «سجّین» (پائین‌ترین مرتبه) قرار می‌دهد.

۲. استعاره‌های ساختاری (structural metaphors) که امکان درک حوزهٔ مقصد را از طریق ساختار حوزهٔ مبدأ به‌صورتی نظام‌مند فراهم می‌کند(همان، ۱۵و ۶۲). در متونِ دینی، استعاره‌هایِ ساختاریِ فراوانی وجود دارد؛ از جمله در قرآن کریم که «هدایت» به‌سانِ «راه» یا «صراط» ساخت‌یابی می‌شود و مؤمنان به «سالکانِ راه» تشبیه می‌گردند.

۳. استعاره‌های هستی‌شناختی (ontological metaphors) که از طریق آن‌ها یک پدیدهٔ ذهنی همانند یک شیء، ماده، ظرف یا شخص شکل می‌گیرد و به عبارتی تجربیات انسان در مورد اشیاء و اجسام پیرامونش اساس و بنیان درک و فهم آنچه ورای جهان عینی است می‌شود (همان ۲۶). نمونه‌هایِ قرآنیِ این نوع استعاره بسیار است؛ از جمله «وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» که در آن «آب» به‌عنوانِ مبدأِ حیات، هستی‌بخشیِ الهی را عینیت می‌بخشد، یا «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» که در آن دین به‌عنوانِ «راه» تجسم یافته است.

براساس این نظریه، یک حوزه مفهومی ناشناخته و انتزاعی با تطبیق با مفاهیم شناخته‌شده و ملموس در ذهن انسان قابل درک می‌گردد که این مفاهیم شناخته‌شده برخاسته از تجربیات انسان در همه ابعاد زندگی‌اش هستند و نه در سطح کلمات؛ بلکه تحت تاثیر معنا و مفاهیم قرار می‌گیرند.

با تکیه بر این چارچوب، در بخشِ بعد، داده‌هایِ مستخرج از اشعارِ آئینیِ منزوی تحلیل می‌شوند تا نشان داده شود که چگونه کلان‌استعارهٔ خورشید، از «هدایتِ نبوی» تا «افقِ مهدوی»، نظامی شناختی و منسجم از معنا را در شعرِ آئینیِ معاصرِ فارسی سامان می‌دهد.

بحث و بررسی

۱. حسین منزوی

حسین منزوی (۱۳۲۵-۱۳۸۳) در زنجان به دنیا آمد و در تهران دار فانی را وداع گفت. او نخستین کتاب شعر خود را در سال ۱۳۵۰ با عنوان *از حنجرهٔ زخمی تغزل* منتشر کرد و

کتاب شعر پایانی او *از خاموشی‌ها و فراموشی‌ها* در سال ۱۳۸۱ منتشر شد. شهرت بیشتر منزوی به غزل‌های اوست؛ هرچند، چند مثنوی و یک قصیده و تعداد قابل توجهی شعر سپید و نیمایی نیز دارد. از نظر محتوا حجم بیشتر شعر او را عشق زمینی و انتزاعی در بر می‌گیرد و بدنهٔ اصلی شعر اوست؛ البته اشعاری با درون‌مایهٔ عرفانی و آئینی (به همراه اشارات آئینی) و اخوانی نیز در مجموعهٔ اشعار خود دارد. علاوه بر این‌ها در کلیات حسین منزوی، بخش مجزایی به عنوان اشعار آئینی مندرج است که ۴۵ صفحه است و دربردارندهٔ ۳۳ شعر که شاعر در آن‌ها به مدح خداوند متعال، قران کریم، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، حضرت علی علیه‌السلام، حضرت فاطمه علیهاالسلام، امام حسن علیه‌السلام، امام حسین علیه‌السلام، حضرت زینب علیهاالسلام حضرت عباس علیه‌السلام و دیگر امامان معصوم (از چهارم ـ دوازدهم) پرداخته و خود را ملزم کرده که در این بخش برای هر امام شعری اختصاص دهد. با توجه به این‌که این بخش بعد از زمان فوت شاعر به کلیات او افزوده شده و وزن بسیاری از قصاید یکی است و در پایان برخی از آن‌ها یک بیت ترکیب آمده است، می‌توان حدس زد که این اشعار اجزای مجزایی از یک ترکیب‌بند هستند که شاعر مجال اتمام آن را نیافته است.

۲. خورشید، آفتاب و نور از اسطوره تا استعاره

خورشید از دیرباز در نگاه انسان‌های نخستین به‌ویژه در دنیای باستان و پس از آن در نظرگاه شاعران، اسطوره و نماد بوده است. غراب (۱۳۸۴: ص. ۸) در این باره آورده است: «در تمامی آئین‌ها و اساطیر مردم جهان، خورشید جایگزین ذات آفریدگار می‌شود و استمرار آفرینش را به نمایندگی از سوی او بر عهده می‌گیرد». شوالیه (۱۳۷۸: ص. ۱۲۱) نیز بر این باور است که «خورشید یکی از مهم‌ترین نمادهای جهانی است و در باور بسیاری از ملت‌ها اگر خود خدا نیست، مظهر الوهیت است». در ادبیات فارسی نیز چنان‌که یاحقی (۱۳۷۵: ص. ۱۸۵) اذعان داشته است: «خورشید منبع پرتوافشانی و مظهر کمال و زیبایی و بلندی است که جایگاه او فلک چهارم، مأمن پیامبرانی چون ادریس و عیسی است».

بررسی پیشینهٔ استعاری «نور» و «خورشید» در منابع دینی اسلامی نشان می‌دهد که این استعاره‌ها ریشه در سنت وحیانی و روایی شیعه نیز دارند و منزوی به‌عنوان شاعری آئینی، ناگزیر از این گنجینهٔ عظیم معنایی بهره برده است. قرآن مجید خداوند را «نور»

می‌خواند و پیامبر اکرم ﷺ را «سراجاً مُنیراً» (چراغی تابان) معرفی می‌کند. آیهٔ شریفهٔ «اللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور: ۳۵) یکی از عمیق‌ترین تعابیر استعاری قرآن دربارهٔ ذات حق تعالی است که در آن، خداوند به‌عنوان «نور» معرفی می‌شود.

قرآن کریم همچنین از «ظلمات» در برابر «نور» استفاده می‌کند؛ چنان‌که در آیهٔ ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾(ابراهیم: ۱)، هدف نزول قرآن را خروج مردم از تاریکی‌های جهل و شرک به سوی روشنایی ایمان و توحید معرفی می‌فرماید. این تقابل دوگانهٔ «نور/ظلمت»، هستهٔ مرکزی جهان‌بینی قرآنی را شکل می‌دهد و زمینهٔ شکل‌گیری استعاره‌های مرتبط با خورشید و روشنایی را در ادبیات دینی فراهم می‌آورد. در قرآن، خورشید با تعابیر گوناگونی معرفی شده است. در آیهٔ ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾(یونس: ۵)، میان «ضیاء» (نورِ ذاتیِ خورشید) و «نور» (نورِ بازتابیِ ماه) تفاوت نهاده شده است. همچنین در آیهٔ ﴿وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا﴾(نبأ: ۱۳)، خورشید «چراغی روشن و حرارت‌بخش» معرفی شده است.

در دعای «ندبه»، که خطاب به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و استغاثه به اوست، آمده است:

> **أَيْنَ الْخِيَرَةُ بَعْدَ الْخِيَرَةِ أَيْنَ الشُّمُوسُ الطَّالِعَةُ أَيْنَ الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةُ أَيْنَ الْأَنْجُمُ الزَّاهِرَةُ أَيْنَ أَعْلامُ الدِّينِ وَ قَوَاعِدُ الْعِلْمِ أَيْنَ بَقِيَّةُ اللّهِ الَّتِي لا تَخْلُو مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَةِ؛**
> کجاست بهترین برگزیده بعد از بهترین برگزیده؟ کجایند خورشیدهای تابان، کجایند ماه‌های نورافشان، کجایند ستارگان فروزان، کجایند پرچم‌های دین، و پایه‌های دانش، کجاست آن باقیمانده خدا که از عترت هدایتگر خالی نشود.

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که استعارهٔ خورشید و نور برای شخصیت‌های مقدس ریشه در عمیق‌ترین لایه‌های گفتمان دینی شیعه دارد.

به طور کلی در شعر حسین منزوی خورشید کارکردی چندوجهی دارد از طرفی در کلیت شعر او خورشید را هم در جایگاه معشوق تغزلی می‌بینیم و هم در کارکردی عرفان‌گرایانه در جایگاه خداوند نمود یافته است. در اشعار آئینی حسین منزوی نگاشت‌های دیگری از این استعاره ایجاد شده است که در ادامه در سه بخش مجزا به آن‌ها می‌پردازیم:

الف) استعاره‌های هستی‌شناختی

غلبهٔ استعاره‌های هستی‌شناختی در داده‌ها نشان می‌دهد شاعر گرایش دارد مفاهیم

انتزاعی ایمان و امامت را در قالب موجودیت‌های ملموس بازنمایی کند؛ امری که مطابق تحلیل لیکاف و جانسون، از کارکرد اصلی استعاره‌های هستی‌شناختی سرچشمه می‌گیرد: «بخشیدن مرز، هویت و مادیت به تجربه‌های ذهنی (Lakoff & Johnson, 1980: pp. 26–28)». در این دسته مفاهیمی چون ماه، چراغ، فانوس، صبح یا سحر، به‌عنوان حوزه‌های مبدأ برای مفهوم‌سازی شخصیت‌های مقدس به کار رفته‌اند و نمونه‌ای روشن از این فرایند عینیت‌بخشی است که امکان ادراک امر قدسی را در سطح تجربهٔ زیسته فراهم می‌آورد.

نگاشت پیامبر/ امام فانوس است = مفهوم هدایتگری
نگاشت پیامبر/ امام کتاب است = مفهوم سیادت و حاکمیت سیاسی ـ اجتماعی
نگاشت پیامبر/ امام سحر است = مفهوم هدایتگری

از زیباترین نوع استعاره‌هایی که منزوی برای نشان دادن عظمت خداوند، قرآن، پیامبر و اهل بیتش نشان داده است استعاره‌های هستی‌شناختی است. وی برمبنای هستی‌شناسی مفهوم خورشید و دلالت وجود پیامبر/ امام را در مفاهیم مرتبط سحر، فانوس، کتاب و طلوع نشان داده است و زیباتر از آن پیوند معنایی این مفاهیم با هدایت معنوی پیامبر است. پیامبر روشنایی مطلق (سحر ـ طلوع ـ فانوس) است و امام کتاب او و ذات همهٔ این استعاره‌ها بر هدایت و تربیت افراد از ظلمت و سیاهی استوار است. به طوری که مفاهیم معنوی که ماهیتی انتزاعی دارند را بر شکل اشیاء و موجودات ملموس و عینی دریافت می‌کند. شک و تردید و گمراهی که مفاهیمی ذهنی و انتزاعی‌اند به شکل اشیاء ملموس کتاب و فانوس قابل درکند. بسامد استعاره‌های هستی‌شناختی در شعر آئینی منزوی از سایر انواع استعاره بالاتر و بیشتر است. بر این اساس مفهوم کلان استعاری خورشید به ترتیب بر مبنای حوزهٔ مقصد در برداشت‌های طلوع سحر و رفتن شب (در مفهوم استعاری عدالت و ظلمت) و طلوع سحر (تولد پیامبر و سایر امامان معصوم) وارد می‌شود. می‌توان گفت که منزوی استعارهٔ مادر (پیامبر/ امام خورشید است) را به شکل ناخودآگاه در تمامی حوزه‌های شناختی مبدأ و مقصد تصاویر شعر خود استفاده کرده است.

سلسله‌مراتبِ نور در شبکهٔ استعاریِ منزوی

منزوی در شعر «تماشای ایزدی» (ص ۹۷۳)، در بیت «ای آفتاب سرزده از بی‌کران

خویش/ یک شعله از چراغ تو، انوار احمدی»، از استعارهٔ «خورشید» و «چراغ» برای ذاتِ حق تعالی بهره برده است. در این بیت، خداوند به‌عنوانِ «آفتاب» و «چراغ» معرفی شده است و پیامبر ﷺ «شعله‌ای» از آن چراغ تعبیر شده‌است. این استعاره، علاوه بر عینیت‌بخشی به ذاتِ الهی، سلسله‌مراتبِ نور را نیز به‌خوبی نشان می‌دهد و آیهٔ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾(نور: ۳۵) را به یاد می‌آورد و نشان‌دهندهٔ ریشهٔ قرآنیِ این استعاره در ذهنِ شاعر است. خداوند = آفتابِ بی‌کران، پیامبر = شعله‌ای از آن آفتاب.

بسامدِ استعارهٔ خورشید برای پیامبر ﷺ در اشعارِ آئینی منزوی بیش از دیگر معصومان است. شاعر با تعابیری چون خورشید (ص. ۹۷۷) «خورشید مکه» (ص. ۹۷۹)، «ماهِ مدینه» (ص. ۹۷۹) و «آفتاب» (ص. ۹۸۰) به معرفیِ ایشان پرداخته است و آفتاب واقعی را در برابر نورانیت او به «فانوس» (ص. ۹۷۹) تعبیر کرده است. از طرفی دو استعارهٔ «خورشید مکه» و «ماهِ مدینه» درکنار هم نشان‌دهندهٔ تأکیدِ شاعر بر جنبهٔ نورانی و هدایت‌گرِ آن حضرت است. در بیتِ چهارم از شعرِ «آیینهٔ تاریخ»، منزوی پس از توصیفِ بعثت و نزولِ وحی، پیامبر را «خورشید» می‌نامد که در شبِ تاریکِ جهل و شرک باید بدرخشد «شب چیره شد خورشید شو در این سیاهی». این استعاره، آیهٔ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا / وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾(احزاب: ۴۵-۴۶) را به یاد می‌آورد که پیامبر را «سراجاً منیراً» (چراغی تابان) معرفی می‌کند.

منزوی در ستایشِ حضرت زهرا علیها السلام، در شعری با عنوان چلچراغ از استعاره‌هایِ «چراغ» «چلچراغ» و «نور» (ص. ۹۹۱) بهره برده است، «شأنت تو را همین نه چراغ دل رسول ﷺ / بل، چلچراغ محفل طاها رقم زده است» که انتخابِ استعارهٔ «چلچراغ» را می‌توان نشان‌دهندهٔ جایگاهِ ایشان به‌عنوانِ مادرِ امامان و منبعِ نورِ هدایت برای ائمه دانست.

در مدحِ امامان، منزوی از گسترده‌ترین شبکهٔ استعاریِ نورانی استفاده کرده است. امام علی علیه السلام با تعبیرِ «آفتابِ آینه‌دار» (ص. ۹۸۸) معرفی شده است که نشان‌دهندهٔ آن است که ایشان نه‌تنها خود نوری تابان، بلکه آینه‌ای برای بازتابِ نورِ خداوندی است. امام حسن علیه السلام با استعارهٔ اختر تابناک چرخ و امام حسین با چراغ هدایت در شب تاریک (ص. ۹۹۳ و ۹۹۵) مفهوم‌سازی شده‌اند. در شعر امام سجاد علیه السلام تعبیرِ «چشم آسمان و زمین مانده خیره‌وار» (ص. ۳۴)، برجستگیِ نورانیِ وجودِ امام سجاد علیه السلام را

به‌صورتِ ضمنی القا کرده است. امام باقر علیه‌السلام به‌عنوانِ «خورشید پنجم» (پنجمین امام) (ص. ۱۰۰۵) معرفی شده و شاعر خود را «آینه‌دار» آن خورشید می‌نامد. این استعاره، هم‌زمان با دو کارکردِ عینیت‌بخشی و سلسله‌مراتب‌سازی همراه است. در شعر طلوع تازه (ص. ۱۰۰۷) منزوی با بهره‌گیری از استعاره‌هایِ «آفتاب» و «صبح صادق»، امام صادق علیه‌السلام را به‌عنوانِ طلوع‌گرِ دوبارهٔ دین معرفی می‌کند. تعبیرِ «صبح صادق» که نامِ یکی از القابِ آن حضرت نیز هست، پیوندی زیبا میانِ استعاره و عنوانِ تاریخی برقرار کرده است. در شعر «تو خرمن جلال» (ص. ۱۰۰۸) امام کاظم علیه‌السلام به‌عنوانِ «آفتاب» معرفی شده و شاعر خود را «خوشه‌چین» آن خرمنِ نورانی می‌داند که نشان‌دهندهٔ عطوفت و بخششِ ویژهٔ آن امام است. منزوی همچنین با استعارهٔ «خورشید» به معرفیِ امام رضا علیه‌السلام پرداخته و تأکید کرده که زمینِ مشهد، از وجودِ این خورشید، نور و برکت می‌گیرد (ص. ۱۰۱۰). تعبیرِ «خورشید بی‌غروب» (ص. ۱۰۱۲) برای امام جواد علیه‌السلام که در سنِّ کم به امامت رسید، بسیار تأمل‌برانگیز است. او دلتنگی خود نسبت به امام زمان را نیز در این شعر نشان داده است: «تنگ است دل به یاد امام زمان، مگر/ بوییم از امام نهم عطر یاد را (ص. ۱۰۱۲).

منزوی با مصراع «وی بر فراز عرش ولایت تو را مقام» (ص. ۱۰۱۴) خطاب به امام هادی علیه‌السلام استعارهٔ جهتیِ «بالا» را تداعی می‌کند. و در ادامه، از «ستاره» و «خورشید» برای ایشان استفاده کرده است و در ستایش امام عسکری علیه‌السلام (ص. ۱۰۱۶) آن حضرت را مقدمهٔ طلوعِ امامِ زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف معرفی نموده است: (تو آمدی کز طالعت مهدی برآید / تا انتظار جمع مشتاقان سرآید// آه ای گل مقصود ما از بوستانت/ وی کوکب موعود ما از آسمانت... آن گل که چشمان جهان در انتظارش/ مانده است تا کی بشکفد باغ از بهارش (ص. ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷). در شعری که با عنوان «باغ نرگس» خطاب به حضرت مهدی علیه‌السلام سروده است از استعارهٔ «آفتاب» برای امامِ زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف استفاده کرده و تأکیدِ ویژهٔ خود را بر فرایندِ طلوع گذاشته است تا با مفهومِ «انتظار» و «ظهور» هماهنگیِ کامل برقرار کند. چشمان شاعر به نور او روشن است و آفتاب در برابرش کوچک‌ترین ستاره است: «روشن به توست چشمم و در پیشواز تو/ کوچک‌ترین ستاره چشمانم آفتاب» (ص. ۱۰۱۸).

منزوی در بیت «ای چشمه‌ی زلال که با آرزوی تو / از صد سراب رد شده‌ام در هوای

آب» از همین شعر «انتظارِ ظهور» را با استعارهٔ «چشمه‌ی زلال» و «سراب» مفهوم‌سازی کرده است که نشان‌دهندهٔ تشنگیِ روحِ انسانِ منتظر و خطرِ افتادن در سراب‌هایِ دروغین است. و در بیت «ساقی! خمار می‌کشدَم گر نیاوری / از آن می هزار و دوصد ساله‌ام شراب»، «ظهورِ امام» به‌عنوانِ «شرابِ ناب» و امام به‌عنوانِ «ساقی» معرفی شده است که با سنّتِ عرفانیِ شعرِ فارسی (می و ساقی) پیوند خورده است. و در بیت «آری وجود حاضر و غایب شنیده‌ام / ای آن که غیبت تو پُر است از حضور ناب»، «غیبت» را با «حضورِ ناب» پیوند داده و با استعارهٔ پارادوکسیکال، مفهومِ «حضورِ غایبانه» را عینیت بخشیده است.

منزوی با بهره‌گیری از استعاره‌هایِ مختلف، سلسله‌مراتبِ زیر را در شبکهٔ استعاریِ خورشید ترسیم کرده است:

خداوند (آفتابِ بی‌کران)

⇩

پیامبر اکرم ﷺ (خورشید، سراج منیر، ماه مدینه)

⇩

امام علی علیه‌السلام (آفتابِ آینه‌دار جمال خدا)

⇩

حضرت زهرا علیهاالسلام (چلچراغ، مادرِ خورشیدها)

⇩

امامانِ معصوم علیهم‌السلام (خورشیدهایِ یازده‌گانه)

⇩

امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف (آفتابِ موعود، خورشیدِ غایب)

این سلسله‌مراتب، با روایاتِ شیعی دربارهٔ «نورِ واحد» و «سلسلهٔ نورانیِ امامت» هماهنگیِ کامل دارد. منزوی با این شبکهٔ استعاری، نه‌تنها شخصیت‌هایِ مقدس را عینیت می‌بخشد، بلکه رابطهٔ میانِ آنها را به‌صورتِ ساختاری و جهتی نیز بازنمایی می‌کند.

جدول شمارهٔ ۱ (نمونه هایی از استعارهٔ هستی‌شناختی در اشعار آئینی منزوی)

*آیینهٔ امید شو در این تباهی	شب چیره شد خورشید شو در این سیاهی (همان، ص ۹۷۷)
پیامبر خورشید است	پیامبر = خورشید ستمگران = سیاهی
دیدن آینه = مفهوم عینی	رفتن شب و طلوع سحر = مفهوم عینی
*فخر فلک به توست که فانوس گشته بود	در کوچه‌های آمدنت آفتاب‌ها (همان، ص ۹۷۹)
پیامبر خورشید است	پیامبر = خورشید عالم = فانوس
پیامبر از خورشید، نورانی‌تر است = مفهوم عینی	فانوس شدن فلک در برابر عظمت پیامبر = مفهوم عینی
*خورشید مکه، ماه مدینه، رسول من	ای خاکسار مدحت تو بوترابها (همان، ص. ۹۷۹)
پیامبر خورشید است	پیامبر = خورشید خاکساری بزرگان = عظمت پیامبر
پیامبر خورشید است = مفهوم عینی	تواضع امامان در برابر پیغمبر = مفهوم عینی
*بر جهان چون کودک تو پا نهاد	ماه گفتی آفتابی تازه زاد (همان، ص. ۹۸٤)
پیامبر خورشید است	پیامبر = خورشید جهان = طلوع دوباره
پیامبر خورشید است = مفهوم عینی	متولد شدن پیامبر اکرم = مفهوم عینی
*کندیم شیرازهٔ کتاب مرتضا را	در گل گرفتیم آفتاب مصطفا را (همان، ص. ۹۹۷)
پیامبر خورشید است	پیامبر = خورشید کتاب = امام علی
پیامبر خورشید است = مفهوم عینی	امام علی کتاب است = مفهوم عینی
*سلام ای صبح صادق ای طلوعت	طلوع تازهٔ دین محمد (همان، ص. ۱۰۰۷)
امام خورشید است	امام = خورشید/ صبح صادق طلوع = صبح صادق
امام خورشید است = مفهوم عینی	متولد شدن امام صادق و حیات مجدد دین = مفهوم عینی
*خورشید بی غروب امامت که جود او	آراسته کوکبهٔ بامداد را (همان، ص. ۱۰۱۲)
امام خورشید است	امام = خورشید/ ستارهٔ بامداد طلوع = سحر
امام خورشید است = مفهوم عینی	بخشش امام از طلوع سحر روشن‌تر است = مفهوم عینی

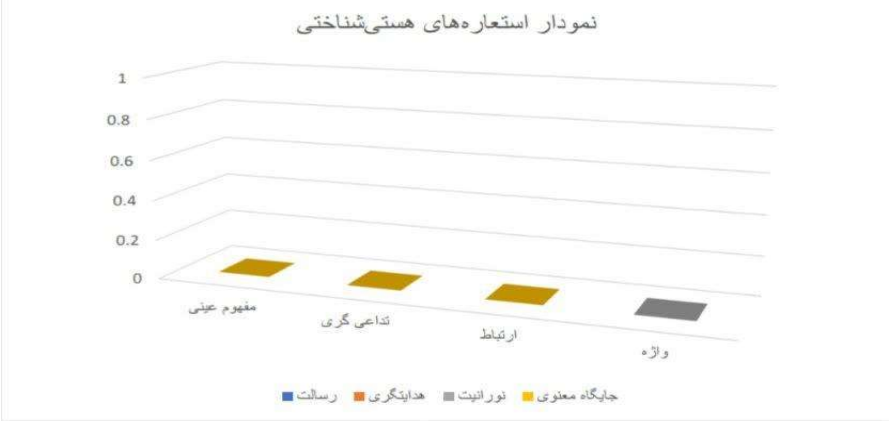

در نمودار بالا بسامد مفاهیم عینی و عامل شناخت و تداعی استعاره‌های به کاررفته

در شعر منزوی نشان داده شده است، در استعاره‌های هستی‌شناختی در اشعار آئینی منزوی، مفهوم عینی نور و عامل شناخت آن، روشنایی (چراغ ـ شمع ـ خورشید ـ طلوع ـ سحر ـ صبح) بسامد یکسانی دارند که این تصویر هم باور مذهبی شاعر را نشان می‌دهد و هم، کلان نگاشت پیامبر/ امام خورشید است را بار دیگر متجلی می‌سازد.

از منظر معناشناسی شناختی، این الگوها نشان می‌دهد زبان شاعر بازتاب نظام مفهومی اوست. پالمر تصریح می‌کند که واژه‌ها صرفاً بازنمای واقعیت بیرونی نیستند، بلکه افق اندیشگانی گویشوران را منعکس می‌کنند .(Palmer, 2011/1391: p. 48) بدین ترتیب، شبکه استعاری خورشید در شعر منزوی را می‌توان تجلی جهان‌بینی دینی شاعر دانست که در آن امر قدسی از طریق تجربه‌های حسی روزمره قابل ادراک می‌شود.

افزون بر این، یافته‌های پژوهش با دیدگاه پل ریکور نیز هم‌سویی دارد که استعاره را مولد «معنای نو» می‌داند؛ معنایی که از تنش میان دو حوزه مفهومی زاده می‌شود و افق تازه‌ای از فهم را می‌گشاید .(Ricoeur, 1975/1386: p. 80) در شعر آئینی منزوی نیز پیوند خورشید با پیامبر و امامان، معنایی فراتر از نمادپردازی سنتی می‌آفریند و مفاهیم دینی را در قالب تجربه زیسته بازسازی می‌کند.

بر این اساس، می‌توان گفت استعاره خورشید در شعر آئینی منزوی به سطحی فراتر از آرایه‌های بلاغی ارتقا یافته و به شیوهٔ اندیشیدن شاعر درباره امر قدسی بدل شده است. این نتیجه با نظر کوچسس هم‌خوان است که استعاره را پدیده‌ای چندسطحی ـ زبانی، ادراکی، فرهنگی و بدنی ـ می‌داند .(Kövecses, 2010/1394: p. 26) در این چارچوب، شعر منزوی را می‌توان نمونه‌ای از هم‌نشینی تجربه زیسته، باور مذهبی و سازوکارهای شناختی تلقی کرد.

ب) استعاره‌های ساختاری

استعاره‌های ساختاری براساس نگاشتِ «نور/ ظلمت»، «روشنایی/ تاریکی»، «هدایت/ گمراهی» و «امید/ یأس»، چارچوبی شناختی برای فهم هدایت و گمراهی فراهم می‌آورند. براساس دیدگاه لیکاف و جانسون، استعاره‌های ساختاری زمانی شکل می‌گیرند که یک مفهوم پیچیده به‌طور نظام‌مند بر پایهٔ ساختار مفهومی ساده‌تر سازمان یابد .(Lakoff & Johnson, 1980: pp. 61–62) در شعر منزوی، تجربهٔ بنیادین دیدن

و روشنایی، ساختار مرجع برای فهم مفاهیمی چون یقین، رسالت و عدالت قرار می‌گیرد.

نگاشت پیامبر/ امام نور است (مفهوم روشنایی و هدایتگری)

پرکاربردترین استعارهٔ ساختاری در اشعارِ آئینی منزوی، تقابلِ «نور/ ظلمت» است که به‌عنوانِ چارچوبی ادراکی برای درکِ حق‌مداری و کج‌اندیشی عمل می‌کند. برای نمونه در مصراع «شب چیره شد، خورشید شو در این سیاهی» (ص. ۹۷۷) پیامبر = خورشید و هدایت؛ در مقابل سیاهی = گمراهی قرار گرفته است. یا در بیت «آمد آن خورشید کز انوار او / شد همه ارکان ظلمت زیر و رو» (ص. ۹۸۴) پیامبر = خورشید؛ در مقابل ارکان ظلمت = شرک و جهل قرار گرفته است. به عبارتی دیگر در این ابیات، «نور» به‌عنوانِ حوزهٔ مبدأ برای مفهومِ «هدایت» و «ظلمت» به‌عنوانِ حوزهٔ مبدأ برای «گمراهی» به کار رفته‌اند. ارکان ظلمت، نمادِ دورهٔ جاهلیت و شرک است و خورشیدِ پیامبر، این شب را به روزِ روشنِ هدایت تبدیل می‌کند. این ساختار، آیهٔ قرآنیِ «لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (ابراهیم: ۱) را به یاد می‌آورد.

در بیت « تو کشتی نجات و چراغ هدایتی/ دریابمان در این شب تاریک، یا حسین» (ص.۹۵۵) نیز امام حسین علیه‌السلام = چراغ هدایت؛ در مقابل شب تاریک = جهل قرار گرفته است و هدایت را بازنمایی می‌کند.

در ابیات مهدوی منزوی نیز برای نمونه در بیت «صبح سحر که پرنگشوده است، آفتاب / می‌آیی و سمند تو را، عشق در رکاب» (ص. ۱۰۸۰)، نگاشت ساختاری طلوع = امید ظهور و سحر= نزدیکی ظهور به کار رفته و ساختارِ «طلوع/ غروب» به‌عنوانِ چارچوبی برای مفهوم‌سازیِ «امیدِ مهدوی» و «یأسِ از غیبت» به کار رفته است. تصاویر شعری دیگری نیز این نگاشت را تقویت می‌کنند. بیت «بشکف که چتر بازکنی بر سر جهان / ای باغ نرگس! ای همه چون غنچه در نقاب» شکفتن = ظهور و نقاب نگاشتی از غیبت است. بنابرین منزوی با بهره‌گیری از ساختارِ «طلوع = امید»، فضایِ امیدبخشی را در اشعارِ مهدویِ خود تقویت کرده است. «باغ نرگس» که عنوان شعر حضرت مهدی نیز هست، استعاره‌ای از وجودِ امامِ زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، که در «نقابِ غیبت» مانده و «شکفتنِ» آن، نمادِ ظهور و تحقّقِ امیدهاست. او در بیت «ساقی! خمار می‌کشدَم گر نیاوری / از آن می هزار و دوصد ساله‌ام شراب» از ساختارِ عرفانیِ شعرِ فارسی (ساقی و شراب) برای مفهوم‌سازیِ «انتظارِ ظهور» بهره برده است. «خمار» (حالتِ پس از مستی)

نشان‌دهندهٔ تشنگیِ روحِ انسانِ منتظر است و «شرابِ هزار و دوصد ساله»، اشاره‌ای به غیبتِ کبری دارد. این ساختار، استعارهٔ مهدوی را با سنّتِ غنناییِ شعرِ فارسی پیوند می‌زند و از این طریق، مفهومِ انتظار را در قالبی آشنا بازنمایی می‌کند.

نگاشت پیامبر/ امام مسند است (مفهوم حاکمیت الهی و سیادت بشری)

منزوی، با استفاده از ابزار روشنایی و قدرت استعاره‌های مفهومی زیبایی آفریده است. وی در استعاره‌های ساختاری خود ۵ بار از مسند، برج، چراغ برافروخته، بام و بیرق بهره برده که به مفاهیم هدایتگری و سیادت و حاکمیت معنوی پیامبر و خاندان پاکش نظر داشته است و از آنجا که در استعاره‌های ساختاری، مبنای شناخت استعاره از حوزه مبدأ شکل می‌گیرد و با توجه به این حوزه به درک و شناخت استعاره در حوزهٔ مقصد نائل می‌شویم، طرح‌وارهٔ استعاری در حوزه مبدأ شایان توجه و دقت است. در اشعار آئینی حسین منزوی حوزهٔ مبدأ کلان استعاره کاملاً عینی و ملموس است. آفتاب/ خورشید مبنای ماهیت استعاره است و حوزهٔ مقصد را پوشش می‌دهد از آنجا که در حوزهٔ مبدأ با ماهیتی عینی مثل خورشید روبرو هستیم، در حوزهٔ مقصد نیز استعاره به شکل عینی و ملموس اتفاق می‌افتد. واژه‌های شعله، چراغ و شب که در برابر خورشید وجود اهل بیت کاملاً بی‌نور و تاریکند، مبنای روابط مختلف میان ماهیت استعاره‌هاست و روابط حاکم بر حوزهٔ شناختی استعاره را تبیین می‌سازد.

جدول شمارهٔ ۲ (نمونه هایی از استعارهٔ ساختاری در اشعار آئینی منزوی)

*ای آفتاب سر زده از بی کران خویش	یک شعله از چراغ تو، انوار احمدی (همان، ص ۹۷۳)
حوزه مبدأ (عینی).....حوزه مقصد (عینی)	
آفتاب/ خورشید	شعله/ چراغ
*شک را به آستان تو ره نیست، ای که مرد	با جلوهٔ یقین تو شام مرددی (همان، ص. ۹۷۴)
حوزه مبدأ (انتزاعی)..... حوزه مقصد (عینی)	
یقین (جلوهٔ خورشید)	شب/ تاریکی/ شک
*شمع زبان بریده چه لافد ز آفتاب؟	گنگم که در هوای تو دیده‌ست خواب‌ها (همان، ص. ۹۸۰).
حوزه مبدأ (عینی).....حوزه مقصد (عینی)	
آفتاب/ خورشید	شمع/ شاعر
*آمد آن خورشید کز انوار او	شد همه ارکان ظلمت زیر و رو (همان، ص. ۹۸۰).
حوزه مبدأ (عینی)..... حوزه مقصد (عینی)	
آفتاب/ خورشید	شب/ ظلمت



همان‌گونه که در نمودار بالا مشخص شده است در استعاره‌های ساختاری حوزه‌های مبدأ و مقصد استعاره با عامل شناخت و انتقال مفاهیم استعاری از شکل عینی به عینی بیشترین بسامد را داشته‌اند و تنها در دو مفهوم طاغوت و شک و تردید به شکل انتزاعی آمده است که باز عامل تداعی و انتقال این مفاهیم، کلان نگاشت نور بوده که مفهومی عینی و ملموس است.

جدول شمارهٔ ۳ (عوامل شناختی و حوزه‌های ساختاری)

نمونه	حوزهٔ مبدأ	عوامل شناختی	حوزهٔ مقصد
۱	سرزدن آفتاب	آسمان بی کران	چراغ
۲	جلوهٔ خورشید	شک و تردید	تاریکی ممتد
۳	آفتاب	بی زبانی	شمع خاموش
٤	خورشید	محو ستمگران	ظلمت استکبار

ج) استعاره‌های جهتی ـ فضایی

استعاره‌های جهتی در شعر منزوی، عمدتاً بر محور نگاشت فضایی «بالا» سازمان یافته‌اند. در معناشناسی شناختی، «بالا» به‌طور نظام‌مند با مفاهیمی چون قدرت، تقدس و برتری هم‌بسته است (Lakoff & Johnson, 1980: pp. 15–17). در این استعاره‌ها «جهات اصلی به عنوان حوزهٔ مبداء شکل می‌گیرند و با مفاهیمی که نشان دهندهٔ جهت

و موقعیت مکانی‌اند، مثل «بالا/ پائین»، «درون/ بیرون»، «جلو/ عقب»، «عمق/ سطح» و «مرکز/ حاشیه» در ارتباط‌اند. باید توجه داشت اگر چه این استعاره‌ها دل‌بخواهی نیستند و از تجارب فیزیکی ما ناشی می‌شوند، بسته به فرهنگ و زبان‌های مختلف می‌توانند تغییر کنند» (افراشی، ۱۳۹۷: ۴۳). در شعر آئینی منزوی نیز حرکت استعاری از زمین به آسمان یا از تاریکی به نور، جایگاه متعالی پیامبر و امامان را تثبیت می‌کند و نوعی سلسله‌مراتب معنوی ایجاد می‌نماید. این یافته با تحلیل کوچسس هم‌راستاست که نشان می‌دهد استعاره‌های جهتی ریشه در تجربهٔ بدنی انسان دارند و به‌صورت فرهنگی تثبیت می‌شوند.(Kövecses, 2010/1394: pp. 40–43) و از آنجا که در استعارهٔ مفهومی، نگاشت‌ها مفهوم غایی و اصلی استعاره‌اند، در اشعار آئینی حسین منزوی، مفهوم اصلی، نورانیت اهل بیت و امامان معصوم است که با کلان استعارهٔ خورشید/آفتاب در زمینهٔ نهایی اشعار تجلی کرده است. به‌صورتی که در جایی که مستقیم نیز به خورشید اشاره نمی‌کند، ردپای لوازم و قراین مربوط به این کلان استعاره مشهود و مشخص است. در اشعار آئینی منزوی فراوانی تکرار خورشید/ آفتاب و مفاهیم مربوط به آن مثل چراغ، سحر، فانوس، مشرق و نور بسامد بالایی یافته است به طوری که می‌توان در هر نوع از انواع استعاره‌ها در شعر مذهبی او، کلان استعاره‌های مشخصی را به نمایش گذاشت.

نگاشت خدا/ قرآن/ پیامبر/ امام خورشید است

استعاره‌های جهتی چنان‌که از نام آن نیز مشخص است، بر مبنای جهت‌های اصلی شکل می‌گیرند و از تجربه‌های زیستی و فیزیکی ما نشئت گرفته‌اند. در اشعار آئینی حسین منزوی جهت استعاره‌ها در حوزه مبدأ اغلب به سمت بالا و در حوزهٔ مقصد کاملاً بالا قرار دارد. منزوی با علاقهٔ وافر به تکرار تصویر نورانیت خداوند/ قرآن/ پیامبر/ امام کوشیده است سیادت و برتری آنها را با توجه به قدرت و برتری خورشید بر جهان هستی نمایش دهد و از آنجا که کلان‌نگاشت استعاری شعر منزوی خورشید است طبعیتاً جهت استعاره از بالا به پائین سوق پیدا می‌کند که اشاره به جایگاه معنوی پیامبر و امامان معصوم دارد. اشارات مستقیم و غیرمستقیم شاعر به خورشید که از بین برندهٔ ظلمت و تیرگی استکبار است از بالا به پائین می‌آید. همان‌گونه که وحی نیز از بالا به پائین نازل می‌شود و تأیید حقیقی و معرفتی معصوم (آسمان ـ عرش) از آن‌جاست. مبدأ

استعاره وقتی عالم پائین است در کلماتی چون غار، مدینه و زمین متجلی می‌شود و وقتی مقصد استعاره در پرچم برافراشته، خورشید، وحی و رسالت ظاهر می‌گردد همگی رو به بالا هستند.

در شعر منزوی، گزارهٔ مرکزی «خدا/ قرآن/ پیامبر/ امام خورشید است» به‌مثابهٔ طرح‌واره‌ای شناختی عمل می‌کند که مفاهیمی چون هدایت الهی، مرجعیت معنوی و عدالت را از طریق حوزه‌های ادراکی نور، روشنایی و طلوع سازمان می‌دهد. این الگو دقیقاً منطبق با تعریف لیکاف از استعارهٔ مفهومی به‌عنوان «نگاشت نظام‌مند میان دو حوزه مفهومی» است. (Lakoff, 1993: p. 203) در اینجا، حوزهٔ مبدأ (خورشید و ویژگی‌های آن) ساختار حوزهٔ مقصد (خداوند، مقام قدسی پیامبر و امامان) را تعیین می‌کند.

همان‌گونه که در نمودار پائین اشاره شده است فراوانی استعاره‌های جهتی که به جهت بالا متمایل هستند به واضح و روشن است. شمع و چراغ علاوه بر مفهوم نورانیت معنوی به هدایتگری عمومی و اجتماعی-سیاسی جایگاه پیامبر و امام اشاره می‌کند و عزت دینی و معنوی آنان در پرچم برافراشته و رو به بالا متجلی می‌گردد.



جدول شمارهٔ ۴ (نمونه‌های استعارهٔ جهتی در اشعار آئینی منزوی)

بوی خوشی در گوشه‌ای می‌سوخت انگار	یک عود نامعلوم می‌افروخت انگار (منزوی، ۱۴۰۱: ۹۷۷)
ایزد تو را که زهرهٔ زهرا رقم زده‌است	با نور تو چراغ فلق‌ها رقم زده‌است (همان، ص. ۹۹۱)
نشست آری به یمن دولت دوست	دوباره آفتاب دین به مسند (همان، ص. ۱۰۰۷)
سلام ای ششمین خورشید این برج	چراغ افروخته با نور ایزد (همان، ص. ۱۰۰۷)

د) نگاشت پیامبر/ امام پرچم است (مفهوم برافراشتگی و عزت)

حوزه‌های معنایی شاعر در ساخت استعاره‌های جهتی مرتبط با پیامبر اسلام و امامان معصوم همواره در جهت بالا قرار دارد و وقتی حوزه‌های انتقال مفاهیم در تقابل نورانیت پیامبر/ امام قرار می‌گیرد رو به پائین است، همان‌گونه که نور خدا از آسمان/ عرش به سمت غارحراء/ مدینه نازل می‌شود ناخودآگاه مفاهیم استعاری نیز تغییر جهت می‌دهند.

جدول شمارهٔ ۵ (نگاشت‌های استعاری و حوزه‌های استعاره. استعارهٔ جهتی)

نمونه	مبدأ استعاره	جهت استعاره	نگاشت استعاره	مقصد استعاره	جهت استعاره
۱	عرش خدا	بالا	پرچم زدن به نام خود	خورشید	بالا
۲	غار	بالا	رسالت و پیغمبری	خورشید	بالا
۳	زمین	پایین	تولد حضرت زهرا	خورشید	بالا
٤	مدینه	پایین	مردم‌داری	خورشید	بالا
٥	تولد	پایین	تولد حضرت صادق	خورشید	بالا

جدول شمارهٔ ۶ (تداعی نگاشت‌ها در استعاره‌های جهتی)

نمونه	وسیلهٔ نگاشت استعاری	عنصر تداعی نگاشت	هدف نگاشت
۱	بیرق	بام	نور خورشید
۲	بانگ ـ فریاد	تنهایی	نور خورشید
۳	چراغ	فلق	نور خورشید
٤	مسند	دولت	نور خورشید
٥	چراغ افروخته	برج	نور خورشید

در نتیجه، بالا» به‌عنوانِ حوزه‌ی مبدأ برای مفهوم‌سازیِ «تعالیِ معنوی»، «قربِ الهی» و «سلطهٔ دینی» به کار رفته است. این استعاره، ریشه در تجربهٔ جسمانیِ انسان دارد که همواره «بالا» را با «قدرت»، «برتری» و «تعالی» پیوند می‌دهد. در مقابلِ استعارهٔ «بالا»، گاهی از استعارهٔ «پایین» برای ظالمان و دشمنانِ اهل‌بیت استفاده شده است. برای نمونه در شعر «آفتابی تازه» که برای پیامبر سروده شده است، «فرو ریختنِ طاقِ قصر قیصران» (ص. ۹۸۴) و «زیرورو شدنِ ارکان ظلمت» (همانجا)، بیانگرِ سقوطِ قدرت‌هایِ باطل در برابرِ نورِ پیامبر است. این استعاره‌هایِ جهتی، تقابلِ دوگانهٔ «نور/ظلمت» را در سطحِ فضایی بازنمایی می‌کنند.

در شعر «باغ نرگس» (ص. ۱۰۱۸) که خطاب به امام زمان سروده شده است، «طلوع» و «صبح» به‌عنوانِ حوزه‌هایِ مبدأ، برای مفهوم‌سازیِ «ظهور»، «تجدیدِ حیاتِ دینی» و «امیدِ آینده» به کار رفته‌اند. مشرق، به‌عنوانِ محلِ طلوعِ خورشید، در فرهنگِ اسلامی نمادِ آغازِ نور و پایانِ تاریکی است و منزوی با بهره‌گیری از این نمادِ کهن، فضایِ امیدبخشی را در اشعارِ خود ایجاد کرده است. در اشعارِ مهدوی، استعاره‌هایِ جهتیِ مرتبط با «پیشرو/ پس‌رو» نیز به‌کار رفته‌اند برای نمونه در بیت « با شوق وصل دست ز عالم فشانده‌ایم» (ص. ۱۰۱۸) دست فشاندن نوعی حرکت به سمتِ جلو و پیشرویِ به سویِ امام است که نشان‌دهندهٔ «انتظارِ فعال» و «اشتیاقِ وصل» است.

تفسیر یافته‌ها

یافته‌هایِ پژوهش نشان داد که استعارهٔ خورشید در اشعارِ منزوی، صرفاً یک آرایهٔ ادبیِ پراکنده نیست، بلکه به‌مثابهٔ کلان‌استعاره یا طرح‌وارهٔ شناختیِ مرکزی عمل می‌کند که تمامِ مفاهیمِ دینیِ شعر را سازمان می‌دهد. جهانِ هستی، عرصهٔ ظهورِ نورِ الهی و مبارزهٔ آن با ظلمت است. این طرح‌وارهٔ شناختی، از سه لایهٔ به‌هم‌پیوسته تشکیل شده است:

در لایهٔ نخست، شخصیت‌هایِ مقدس (خداوند، پیامبر، امامان، حضرت زهرا و...) به‌عنوانِ «نور» یا «خورشید» معرفی می‌شوند. این عینیت‌بخشی، به مخاطب امکان می‌دهد تا مفاهیمِ انتزاعیِ «هدایت»، «ولایت» و «قُربِ الهی» را همچون اشیایی ملموس درک کند. در لایهٔ دوم، جهت‌گیریِ فضاییِ «بالا»، «طلوع از مشرق» و «پیشروی به سوی ظهور»، سلسله‌مراتبِ معنوی و نیز حرکتِ تاریخ را از ظلمت به سوی نور بازنمایی می‌کند. و در لایهٔ سوم، «نور» به‌عنوانِ عاملِ «هدایت»، «رهایی»، «عدالت» و «امید» معرفی می‌شود و «ظلمت» به‌عنوانِ عاملِ «گمراهی»، «ستم» و «یأس» بازنمایی می‌گردد.

براساس تحلیل داده‌ها، یافته‌های اصلی پژوهش در جدول زیر خلاصه شده است:

نوع استعاره	بسامد	درصد	حوزه‌های مبدا
هستی‌شناختی	۵۶	٪۴۸.۳	خورشید، چراغ، صبح، سحر، ماه، ساقی، چشمه
ساختاری	۳۲	٪۲۷.۶	نور/ظلمت، طلوع/غروب، ساقی/شراب
جهتی	۲۸	٪۲۴.۱	بالا/پایین، مشرق/مغرب، پیشرو/پس‌رو
مجموع	۱۱۶	٪۱۰۰	

استعاره‌هایِ هستی‌شناختی خورشید با ۵۶ مورد، ۴۸.۳٪، بیشترین فراوانی را در اشعارِ

آئینی منزوی دارند. سپس استعاره‌های ساختاری با ۳۲ مورد، ۲۷.۶٪ و بعد از آن استعاره‌های جهتی با ۲۸ مورد، ۲۴.۱٪ به‌کار رفته‌اند. بسامدِ بالای استعاره‌های هستی‌شناختی نشان‌دهندهٔ نیازِ شناختیِ شاعر به عینیت‌بخشیِ شخصیت‌هایِ قدسی است. به‌عبارتِ دیگر، منزوی برای آن‌که بتواند مفاهیمِ انتزاعیِ دینی را در قالبی تجربی و ملموس به مخاطب ارائه دهد، ناگزیر از بهره‌گیری از استعاره‌هایِ هستی‌شناختی است.

این یافته، با نظریهٔ لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) هم‌خوانیِ کامل دارد که معتقدند انسان برای درکِ مفاهیمِ انتزاعی، آنها را به‌صورتِ اشیا، موجودات یا ظروفِ مادی تصوّر می‌کند. منزوی با بهره‌گیری از حوزه‌هایِ مبدأیی چون «خورشید»، «چراغ»، «صبح»، «سحر» و «ماه»، شخصیت‌هایِ مقدس را از ساحتِ انتزاعیِ کلامی به ساحتِ عینیِ تجربی انتقال می‌دهد و از این‌طریق، پیوندی عمیق میانِ باورِ دینی و تجربهٔ حسیِ مخاطب برقرار می‌کند.

حضورِ پررنگِ تقابل‌هایِ دوگانه در نظامِ استعاریِ منزوی به‌عنوانِ هسته‌هایِ مرکزیِ جهان‌بینیِ شاعر، ساختارِ معناییِ اشعار را سازمان می‌دهند: تقابلِ «نور/ظلمت» که ریشه در قرآن کریم (مانند آیهٔ ۱ سورهٔ ابراهیم) دارد، محورِ اصلیِ جهان‌بینیِ منزوی را تشکیل می‌دهد. در این تقابل، «نور» با مفاهیمی چون «هدایت»، «عدالت»، «امید»، «حیات» و «معرفت» همراه است و «ظلمت» با مفاهیمی چون «گمراهی»، «ستم»، «یأس»، «مرگ» و «جهل» پیوند می‌خورد. این تقابل، ریشه در تجربهٔ جسمانیِ انسان از «روز و شب» و «نور و تاریکی» دارد. از آن‌جا که انسان در طولِ تاریخ، نور را با «امنیت»، «آگاهی» و «زندگی» و تاریکی را با «خطر»، «نادانی» و «مرگ» پیوند داده است، این تقابل به‌عنوانِ یک «طرح‌وارهٔ تصویری» در سطحِ شناختی عمل می‌کند و به‌راحتی برای همهٔ مخاطبان، فارغ از پیشینهٔ دینیِ آنان، قابلِ درک است. منزوی با بهره‌گیری از این طرح‌وارهٔ جهانی، مفاهیمِ دینیِ خود را به‌صورتی فراگیر و تأثیرگذار بازنمایی می‌کند.

در اشعارِ مهدوی، تقابلِ «طلوع/ غروب» نقشی کلیدی در مفهوم‌سازیِ «امیدِ مهدوی» ایفا می‌کند. در این تقابل، «طلوع» نمادِ «ظهورِ امامِ زمان» و «غروب» نمادِ «دورانِ غیبت» است. منزوی با بهره‌گیری از استعارهٔ «آفتاب» برای امامِ مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، به مخاطب القا می‌کند که پایانِ شبِ غیبت، نزدیک است و طلوعِ خورشیدِ ظهور، حتمی و قطعی

خواهد بود. این استعاره، با مفهومِ «انتظارِ فعال» در گفتمانِ مهدویِ شیعه پیوند می‌خورد که بر «نزدیکیِ ظهور» و تأکید دارد. در بیتِ «صبح سحر که پرنگشوده است، آفتاب / می‌آیی و سمند تو را، عشق در رکاب» (باغ نرگس، ص۴۸)، منزوی با کاربستِ فعلِ مضارعِ «می‌آیی»، ظهور را نه‌تنها یک رویدادِ آینده، بلکه فرایندی در حالِ وقوع معرفی می‌کند. این ساختارِ زبانی، انتظار را از حالتِ انفعالیِ محض خارج کرده و به انتظاری پویا و کنش‌گرانه تبدیل می‌کند.

استعاره‌هایِ جهتیِ مرتبط با «بالا» در اشعارِ منزوی، به بازتولیدِ ساختارِ سلسله‌مراتبیِ ولایت می‌انجامند. تعابیری چون «بر فراز عرش»، «بر بام آسمان» و «اوج فلک»، همگی بیانگرِ «برتریِ وجودیِ امامان» نسبت به سایرِ موجودات هستند. این استعاره‌ها، ریشه در تجربهٔ جسمانیِ انسان از «بالا = قدرت و برتری» دارند. از آن‌جا که انسان در تجاربِ روزمرهٔ خود، «بالا» را با «قدرت»، «سلطه» و «تعالی» و «پایین» را با «ضعف»، «ذلت» و «سقوط» پیوند می‌دهد، این استعاره‌ها به‌سادگی در ذهنِ مخاطب شکل می‌گیرند. منزوی با بهره‌گیری از این طرح‌وارهٔ شناختی، جایگاهِ والایِ امامان را در سلسله‌مراتبِ هستی به‌تصویر می‌کشد و مخاطب را به تعظیم و تکریمِ ایشان فرا می‌خواند.

در اشعارِ منزوی، استعاره خورشید شبکه‌ای گسترده را از خداوند تا امامِ زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دربرمی‌گیرد و به‌صورتی نظام‌مند، تمامِ شخصیت‌هایِ مقدس را در بر می‌گیرد. این استعاره‌ها در شبکه‌ای منسجم با روابطِ سلسله‌مراتبیِ مشخص (خداوند ← پیامبر ← امامان ← امامِ زمان) سازمان‌یافته‌اند.

یکی از مهم‌ترین کارکردهایِ کلان‌استعارهٔ خورشید در اشعارِ منزوی، بازنماییِ امیدِ مهدوی و انتظارِ فعال است. منزوی با تأکید بر طلوعِ روزانه‌ی خورشید، حتمیّتِ ظهورِ امامِ زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را به مخاطب القا می‌کند. در شعرِ «باغ نرگس»، «صبح سحر» و «آفتاب» چنان طبیعی و روزانه به‌کار رفته‌اند که مخاطب به‌ناچار، ظهور را نیز به‌اندازهٔ طلوعِ خورشید، قطعی و حتمی می‌پندارد. منزوی با استعارهٔ «صبح سحر» که نقطهٔ اتصالِ شب و روز است، بر «نزدیکیِ ظهور» تأکید کرده است. منزوی در شعرِ «باغ نرگس»، منتظران را به «چشم به راهِ صبح» تشبیه کرده است: «روشن به توست چشمم و در پیشواز تو / کوچک‌ترین ستاره چشمان آفتاب». این استعاره، انتظار را از حالتِ انفعالیِ محض خارج کرده و به «چشم‌داشتِ فعّال» (چشم به راه بودن) تبدیل می‌کند که خود، نوعی کنشِ معنوی و آمادگیِ دائمی برای ظهور است.

نتیجه‌گیری

پـژوهشِ حاضـر بـا تکیـه بـر نظریـهٔ اسـتعارهٔ مفهـومی لیکـاف و جانسـون و بـا رویکـردِ زبان‌شناسیِ شناختی، به تحلیلِ کلان‌استعارهٔ خورشید در ۳۳ شعرِ آئینیِ حسین منزوی پرداخـت. یافتـه‌هایِ پـژوهش در قالـبِ سـه دسـتهٔ اصلـیِ اسـتعاره‌هایِ هستی‌شـناختی، جهتی و ساختاری طبقه‌بنـدی و تحلیـل شـدند. مهم‌تـرین یافتـه‌هایِ پـژوهش به‌شـرحِ زیـر است:

استعارهٔ خورشید در اشعارِ منزوی، فراتر از یک آرایهٔ ادبیِ صرف، به‌مثابهٔ طرح‌واره‌ای شـناختی عمـل می‌کنـد کـه مفـاهیمِ انتزاعیِ دینـی (هـدایت، عـدالت، ولایـت، موعودیـت و...) را از طریــقِ حوزه‌هــایِ تجربــیِ ملمــوس (نــور، طلــوع، جهت‌یــافتگیِ فضــایی) مفهوم‌سازی می‌کند. و شبکهٔ استعاری گسترده‌ای را شامل می‌شود کـه از خداونـد تـا امـامِ زمـان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دربرمی‌گیـرد. ایـن شـبکه، بـا سلسـله‌مراتبِ مشخصـی (خداونـد ← پیـامبر ← امامان ← امامِ زمان) سازمان‌یافته است.

استعاره‌هایِ هستی‌شناختی بیشترین بسامد را در اشعارِ منزوی دارند. ایـن امـر بیـانگرِ گرایشِ غالبِ شاعر به عینیت‌بخشیِ شخصیت‌هایِ قدسی و مفـاهیمِ انتزاعیِ دینـی در قالـبِ اشیایِ محسوس (چراغ، سحر، صبح، کتاب، سـاقی و...) است. تقابل‌هـایِ دوگانـهٔ «نور/ظلمـت»، «طلـوع/غروب» و «بالا/پاییـن»، هسـتهٔ مرکـزیِ جهـان‌بینیِ شـعریِ منـزوی را تشـکیل می‌دهنـد. ایـن تقابل‌هـا، بـه‌عنوانِ طرح‌واره‌هـایِ تصـویریِ جهـانی، درکِ مفـاهیمِ دینـی را بـرای مخاطـب تسـهیل می‌کننـد. منـزوی بـا بهره‌گیـری از اسـتعاره‌هایِ مـرتبط بـا «صبح سحر»، «آفتاب» و «طلوع»، به بازنمـاییِ «امیـدِ مهـدوی» و «انتظـارِ فعـال» پـرداختـه است. در این بازنمایی، ظهور نه‌تنها یک رویدادِ آینده، بلکه فرایندی در حالِ وقوع معرفی شـده اسـت کـه منتظـران را بـه «چشم‌داشـتِ فعّـال» فرامی‌خوانـد. «طلـوع» نمـادِ ظهـور و «غـروب» نمـادِ غیبـت اسـت. «بـالا» بـا تعـالیِ معنـوی و «پـایین» بـا سـقوط و ذلـت پیونـد می‌خورد.

استعاره‌هایِ مفهومیِ مرتبط با خورشید در اشعارِ آئینیِ منزوی، در سه دستهٔ اصلیِ هستی‌شـناختی (۵۶ مـورد، ۴۸.۳٪)، سـاختاری (۳۲ مـورد، ۲۷.۶٪) و جهتـی (۲۸ مـورد، ۲۴.۱٪) طبقه‌بندی شدند. استعاره‌هایِ هستی‌شناختی، بیشترین بسامد را دارند.

اسـتعارهٔ خورشـید در اشـعارِ مهـدویِ منـزوی، بـا تأکیـد بـر «فراینـدِ طلوع/صبح/سـحر»

به‌جای خودِ «خورشید»، به مفهوم‌سازیِ «غیبت»، «ظهور» و «انتظارِ فعال» یاری می‌رساند. در این اشعار، ظهور نه‌تنها یک رویدادِ آینده، بلکه فرایندی در حالِ وقوع معرفی می‌شود که منتظران را به «چشم‌داشتِ فعّال» و «آمادگیِ دائمی» فرا می‌خواند. بیتِ «ای آن که غیبت تو پُر است از حضور ناب» نیز با استعارهٔ پارادوکسیکال، مفهومِ «حضورِ غایبانه» را عینیت می‌بخشد.

منابع

قرآن کریم

- افراشی، آزیتا. (۱۳۹۷). ***استعاره و شناخت***. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- براتی، مرتضی. (۱۳۹۶). «بررسی و ارزیابی نظریهٔ استعارهٔ مفهومی»، ***مطالعات زبانی و بلاغی***. ۸ (۱۶). صص ۵۱-۸۴.
- پالمر، فرانک ر. (۱۳۹۱). ***نگاهی تازه به معناشناسی*** (ترجمهٔ کوروش صفوی). تهران: مرکز.
- جرج لیکاف و مارک جانسون. (۱۳۹۴). ***استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*** (ترجمهٔ هاجر آقاابراهیمی). تهران: علم.
- جعفری، سمانه. (۱۴۰۳). «استعارهٔ مفهومی امام حسین علیه‌السلام و یارانش در دیوان فدایی مازندرانی». دوفصلنامهٔ ***پژوهشنامهٔ فرهنگ و ادبیات آئینی***. ۳ (۱). صص ۱-۱۸.
- شفیعی کدکنی،محمدرضا.(۱۳۹۱).***صور خیال در شعر فارسی؛ تحقیق انتقادی در تطور ایماژهای شعر پارسی و سیر نظریهٔ بلاغت در اسلام و ایران***. چاپ پانزدهم. تهران: نشر آگه.
- راسخ مهند، محمد. (۱۳۸۹). ***درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی نظریه‌ها و مفاهیم***. تهران: سمت.
- ریکور، پل. (۱۳۸۶). «استعاره و ایجاد معانی جدید در زبان». ترجمهٔ حسین نقوی، ***فصلنامه معرفت***، ۱۶ (۱۲۰)، صص ۸۰.۹۴.
- شوالیه، ژان و آلن گریران. (۱۳۷۸). ***فرهنگ نمادها***. جلد ۳. ترجمهٔ سودابه فضایلی. تهران: جیحون.
- فتوحی، محمود. (۱۳۹۸). ***سبک‌شناسی (نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها)***. تهران: سخن.
- کوچسس، زولتان (۱۳۹۴). ***استعاره در فرهنگ*** (ترجمهٔ نیکتا انتظام). چاپ نخست.

تهران: سیاهرود.
- غراب، راهله. (۱۳۸۴). ***نماد خورشید در فرهنگ و ادبیات***. تهران: محقق.
- منزوی، حسین. (۱۳۸۵). ***مجموعه اشعار***، به کوشش محمد فتحی، تهران: نگاه.
- هاشمی، زهره. (۱۳۸۹). «نظریهٔ استعارهٔ مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون». ۴(۱۲)، صص ۱۱۹-۱۳۹.
- هاوکس، ترنس. (۱۳۷۷). ***استعاره، از مجموعه مکتب‌ها، سبک‌ها و اصطلاحات ادبی و هنری*** (ترجمهٔ فرزانه طاهری). چاپ اول، تهران: امور خارجه.
- ***واینر، فلیپ. پ. (۱۳۸۵). فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها***، گروه مترجمان، ج سوم، چ نخست، تهران: سعاد.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۵). ***فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی***، تهران: سروش.
- Gibbs, R. W. (2008). The Cambridge handbook of metaphor and thought. Cambridge University Press.
- Kövecses, Z. (2010). Metaphor: A practical introduction (2nd ed.). Oxford University Press.
- Kövecses, Z. (2015). Where metaphors come from: Reconsidering context in metaphor. Oxford University Press.
- Lakoff, G. (1993). The contemporary theory of metaphor. In A. Ortony (Ed.), Metaphor and thought (2nd ed., pp. 202–251). Cambridge University Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). Metaphors we live by. University of Chicago Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors We Live By*. University of Chicago Press.
- Palmer, F. R. (2010). Semantics: A new outline (2nd ed.). Cambridge University Press.
- Ricoeur, P. (1975). The rule of metaphor: Multi-disciplinary studies of the creation of meaning in language (R. Czerny, Trans.). University of Toronto Press.
- Semino, E. (2008). Metaphor in discourse. Cambridge University Press.
- Steen, G. (2007). Finding metaphor in grammar and usage. John Benjamins.